



آیا خداوند مکان خاصی دارد؟ / «قَابَ قَوْسینِ اَوْ اَدْنٰی» یعنی چه؟

یادداشت پیش رو به قلم احمدرضا دردشتی عضو مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات حوزه علمیه قم است که در آن سعی دارد به این سوال که آیا می‌توان گفت که خدا مکان خاصی دارد؟ بپردازد.

به گزارش خبرنگار مهر، یادداشت پیش رو به قلم احمدرضا دردشتی عضو مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات حوزه علمیه قم است که در آن سعی دارد به این سوال که آیا می‌توان گفت که خدا مکان خاصی دارد؟ بپردازد. در ادامه این یادداشت آمده است:

پیش‌درآمد

قرآن کریم تجلی علم مطلق خداوند علیم است. مهم‌ترین خصیصه قرآن که آن را از کتاب‌های بشری متمایز می‌کند، این است که اختلافی میان آیات آن وجود ندارد. ذات خداوند که منشأ و خاستگاه علم اوست، هرگز محل اختلاف، دوگانگی، دگرگونی و تضاد نبوده و از این رو در میان جلوه‌های او نیز تفاوت و اختلافی نیست. بنابر این هرگونه اختلافی که در میان آیات قرآن کریم به نظر آید، با تأمل در آن به ائتلاف و هماهنگی می‌رسد. آیات قرآن هرکدام تصدیق‌کننده و مفسر دیگر آیات است و هماهنگی شگرفی در میان آن‌ها وجود دارد. کسانی که می‌خواهند قرآن را بخوانند و بفهمند، هرگز نباید بدون توجه به روش فهم قرآن به تفسیر آیات روی آرند. در نوشتار حاضر به یکی از برداشت‌های نادرست از آیات قرآن اشاره کرده و به بررسی و نقد آن خواهیم پرداخت.

پرسش: در قرآن کریم آمده است که پیامبر - صلی الله علیه و آله - در هنگام معراج، آن قدر به خداوند نزدیک شد که فاصله میان او و خداوند به اندازه دو سر کمان و یا نزدیک‌تر «فَكَانَ قَابَ قَوْسینِ اَوْ اَدْنٰی» بود؛ حال پرسش این است که آیا می‌توان گفت خداوند هم مکان خاصی دارد که انسان به او نزدیک و یا از او دور شود؟! اگر چنین باشد، پس چگونه است که امام علی - علیه السلام - در نهج البلاغه می‌فرماید: خداوند با هرچیز هست اما نه اینکه قرین آن باشد و با هیچ چیز نیست نه اینکه از آن بیگانه و دور باشد! یا در قرآن آمده است: هر جا که نظر کنید پس آن‌جا چهره خداست! آیا این دو متناقض نیست؟!

مقدمه

فهم قرآن کریم، همچون دیگر متن‌های قابل تفسیر، نیازمند فراهم بودن ملزومات و شرایط خاصی است که بی‌توجهی به آن‌ها و در نتیجه، تفسیر غیر روش‌مند آیات، موجب می‌شود که مفسر در دام تفسیر به رأی و فهم ناصواب گرفتار شود. پیامد این مسأله، یا برداشت نادرست از آیات قرآن و گمراهی و یا نسبت نادرستی به قرآن دادن و باور کردن به وجود تناقض در آن است، که موجب شقاوت و بی‌ایمانی است. برای یک تفسیر روش‌مند و درست، به ابزارهای گوناگونی نیازمندیم. آگاهی از ادبیات عرب، لغت‌شناسی، قواعد و منطق هرمنوتیک فهم متن، اشراف بر مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی دین، اطلاع از شأن نزول آیات، توجه ویژه به آیات و روایاتی که به نوعی، تفسیر آیه مورد نظر به شمار می‌روند، ...

این‌ها و دیگر ابزارهایی که در کتاب‌های تفسیر و علوم قرآنی بدان‌ها پرداخته شده است، همه برای فهم قرآن، که کتاب دین‌داری است، لازم و ضروری به شمار می‌رود.

محکmat و متشابهات قرآن کریم

در آیه هفتم از سوره مبارکه آل عمران، خداوند به یک اصل کلی و مهم در فهم آیات قرآن اشاره می‌فرماید. آن اصل کلی و مهم این است که آیات قرآن کریم به یک اعتبار، به دو دسته تقسیم می‌شود: آیات محکم و آیات متشابه. آیات محکم، آیاتی هستند که مفهوم و مضمون‌شان از چنان روشنی و وضوحی برخوردار است که احتمال دیگری را، جز آنچه که از ظاهر الفاظ به دست می‌آید، نمی‌توان به آیه نسبت داد. این آیات، در واقع، مادر و اصل کتاب‌اند و در مواقع لزوم باید به عنوان مرجع و مبنای تفسیر آیات دیگر قرار گیرند. دسته دوم، آیات متشابه هستند. متشابهات، به آیاتی گفته می‌شود که معنای اولی و ظهور ابتدایی آن‌ها روشن و واضح نیست و برای فهم دقیق و صحیح آن‌ها باید به آیات محکم و مبانی عقلی مستحکم مراجعه کرد. مبنا قرار دادن ظهور ابتدایی آیات متشابه، جز با انگیزه فتنه‌گری یا سهل‌انگاری در فهم و برداشت از قرآن صورت نمی‌گیرد و پیامد چنین امری نیز، جز گمراه شدن و گمراه کردن دیگران نخواهد بود.

می‌توان چنین گفت که اغلب و بلکه همه آیاتی که پیرامون صفات و ویژگی‌های خداوند و توصیف ذات پاک او سخن می‌گویند، جزء آیات متشابه هستند؛ زیرا از یک سو ذات الاهی و اسمای حسنی او برتر از ماده و فهم محدود و کوتاه انسان‌هاست و از سوی دیگر، قرآن کریم انسان را مخاطب سخن خویش قرار داده و بدیهی است که باید به گونه‌ای مسائل را تبیین کند که انسان‌ها با فهم آمیخته با محسوسات خویش و الفاظی که برای اشاره به اشیاء و مفاهیم مادی وضع کرده‌اند، آن را دریابند. بنابراین چاره‌ای نیست جز اینکه خداوند با زبان انسان با او سخن بگوید و مقصود خود را در همان قالب‌های بیانی قابل‌فهم او بریزد. مشکلی که چنین امری ممکن است پدید آورد این است که انسان‌ها توصیفات قرآن درباره ذات و صفات خداوند را به همان مفهومی فرض کنند که درباره صفات و خصلت‌های دیگر موجودات ممکن، فهم می‌کنند. در این جاست که خداوند برای روی ندادن چنین اشتباه بزرگی، تفسیر و فهم آیات متشابه را تنها در صورت ارجاع به آیات محکم و براهین عقلی استوار، صحیح و پذیرفتنی دانسته است.

مثلا در قرآن، خداوند به شنوا، بینا، دارای دست، نشسته بر عرش،... و دیگر خصوصیات توصیف شده است که انسان‌ها با ابزارهای مادی جسمانی، چنین کارهایی را انجام می‌دهند. حال اگر کسی با همان فهم عادی و عرفی خود بخواهد این توصیفات را بفهمد، حتما خداوند را نیز مانند موجودی مادی فرض می‌کند که دست و پا و چشم و گوش دارد و با این ابزارها به چنین کارهایی مبادرت می‌ورزد. برای فهم صحیح این توصیفات، باید با تکیه و تمسک به آیات محکم قرآن و براهین عقلی یقینی، دست به کار شد. قرآن در آیات متعددی به ارائه اصولی محکم و روشن درباره خداوند پرداخته است که مبنا قرار گرفتن آن‌ها از سقوط مفسر در دام تفسیر به رأی و فهم نادرست جلوگیری می‌کند. به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم:

1- لیس کمثله شیء؛ هیچ چیز مانند او نیست.

2- لا تدركه الابصار و هو یدرك الابصار و هو اللطیف الخبیر؛ دیده‌ها او را ادراک نکند ولی او دیده‌ها را ادراک می‌کند و اوست لطیف آگاه.

3- و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا؛ و بگو ستایش مخصوص خداست همو که فرزندی نگرفته است و شریکی در حکومتش ندارد و برای او سرپرستی نیست که ذیلانۀ فرمانش برد و او را آن چنان که سزااست بزرگ بدار!

4- فأینما تولوا فثم وجه الله؛ پس به هر سو که رو کنید آنجا چهره (ذات) خداست.

5- قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد؛ بگو اوست الله یکتا، الله بی

6- نیاز است و نه زاییده و نه زاییده شده است و برای او مثل ماندنی نیست.

این آیات و نظائر آن‌ها، در واقع آیات محکمی هستند که در تفسیر دیگر آیات توصیف کننده خداوند باید مورد توجه قرار گیرند. این آیات، هر گونه جسمانیت و مادیت و همانند انگاری خداوند با انسان و دیگر موجودات را به شدت مردود معرفی می‌کنند. بنابراین، هر جا توصیفی از خداوند مطرح شود که ظاهر الفاظ کلام، موهم همانند انگاری خدا با انسان و تصویر انسانی از خداوند باشد، باید به گونه تأویل شود که با وجود غیر مادی و بی‌نهایت او سازگار باشد. از این رو مسائلی مانند نزدیکی و دوری، شنوایی و بینایی، محبت و نفرت، خشم و رضایت، علم و قدرت،... خداوند را به صورتی باید معنا کرد که بویی از شباهت‌شان با همین صفات در بندگان، به مشام عقل نرسد.

پیامبر در نزدیکی با خدا

آیات آغازین سوره مبارکه نجم پیرامون معراج، یعنی همان سفر وجودی و سیر معنوی پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی خداوند سبحان است. این سفر وجودی که در آیات متعددی از قرآن کریم بدان اشاره شده، از شگفتی‌های زندگی پیامبر و نشانه تکریم ویژه خدای متعال نسبت به رسول و بنده برگزیده اوست. مفهوم اولیه و ظهور ابتدایی این آیات، موهم این معناست که سیر پیامبر به سوی خداوند، یک سیر جسمانی بوده و پیامبر با همین جسم خاکی و عنصری خود به دیدار رب الارباب بار یافته است و همه عوالم وجود را طی کرده و با کنار زدن حجاب‌های نوری میان خود و معبود، او را بی‌پرده ملاقات کرده است؛ در حالی که معراج پیامبر در آن شب اسرارآمیز به گونه‌ای بود که هم تمامی عالم ماده را با همین جسم خاکی‌اش، درنوردید و نظاره کرد و هم با عبور از همه عوالم غیرمادی و کنار زدن حجاب‌های ملکوتی و نوری، همه هستی را آن مقدار که در وسعت و ظرفیت موجودی امکانی است، مشاهده کرد. در این سیر وجودی آن‌چنان از ژرفای جان به خداوند نزدیک شد که دیگر هیچ چیز میان

او و خداوند حاجب و حائل نماند و پس از او هیچ موجود امکانی بدان رتبت نخواهد رسید؛ چون او خاتم مراتب امکانی است و از این رو پیامبری، با او به خاتمت رسیده است.

معراج پیامبر - صلی الله علیه و آله - با دیدن آن همه عجائب و گشودن آن همه اسرار، تنها در خور شأن نبی خاتم است که کسی از اولین و آخرین، بدان پایه راه نیافته است. این همان قرب شدید و قرب معنوی است.

تعبیر قرآن در سوره نجم درباره این سفر وجودی و تجربه منحصر به فرد نبوی این است: فکان قاب قوسین او ادنی، پیامبر آن چنان به خداوند نزدیک شد که گویی میان او و معبود محبوبش فاصله به مقدار فاصله میان دو سر کمان یا کمتر از آن بود.

در این بیان خداوند از الفاظی استفاده شده است که برای تخمین فاصله‌های مادی به کار می‌رود، در حالی که خداوند، از مختصات ماده و جسمانیت پیراسته و منزّه است. بنابر این روشن است که خدای حکیم برای نزدیک کردن حقیقت آن شهود کامل معنوی به ذهن انسان‌های خوکرده با ماده و پدیده‌های مادی، از تعبیری استفاده کرده است که معقول را به محسوس تشبیه کند و به انسان‌ها تا حدی این تجربه معنوی را بفهماند. از سوی دیگر در میان گنجینه واژگانی بشر، به ندرت می‌توان الفاظی را یافت که شائبه‌ای از مادیت و جسمیت در آن لحاظ نشده باشد و همین امر، گفتگو از امور معنوی را دشوار می‌کند و هرچه این امور از عالم ماده، فاصله بیش‌تری داشته باشند، مفاهیم دشوارتر خواهد بود. بنابر این آنچه از این آیات می‌توان فهمید این است که برای پیامبر صلی الله علیه و آله تجربه‌ای منحصر به او رخ داده است که در این تجربه عرفانی و معنوی، به شهود کامل رسیده و خداوند را با تمام وجود و در نهایت درجه وسعت وجودی موجودی امکانی، ملاقات کرده و آیات جمال و جلال او را با چشم جسم و جان به نظاره نشسته است؛ اما اینکه حقیقت چنین شهودی چیست؟ و پیامبر چگونه این سیر را طی کرده و چه دیده و در ملاقات با حضرت حق، میان او و خداوند چه رفته است، چیزی است که از عقول آدمیان فراتر و دورتر است. در تفسیر این آیات، وجوه دیگری نیز گفته‌اند که برای آگاهی از آن باید به کتاب‌های مفصل تفسیری مراجعه شود.

البته تفسیر دیگری از آیه مورد بحث وجود دارد که با سیاق آیات ابتدایی سوره نجم سازگار است و آن اینکه مراد از نزدیکی، نزدیکی فرشته وحی به پیامبر است. برخی از مفسران گفته‌اند مقصود از شدید القوی در آیه علمه شدید القویجبرئیل امین است که به اندازه‌ی دو سر کمان به پیامبر نزدیک شد و وحی الهی را بر قلب او فرود آورد. با این تفسیر از آیه هرچند فرشته وحی هم از مجردات تام است اما به سبب اینکه می‌تواند در قالب بشری تمثیل یابد، نزدیکی او به پیامبر محذور فلسفی عقلی نخواهد داشت.